

رزم ابزار
در «شاهنامه» فردوسی و «ایلیاد» هومر
از دید تطبیقی

منصوره شریفزاده

«شاهنامه» اثر فردوسی و «ایلیاد» اثر هومر، جزو معدود حماسه‌های کهن هستند که توانسته‌اند در طی قرن‌ها، مورد اعجاب و ستایش نسل‌های مختلف قرار گیرند.

این که تنها چند ملت توانسته‌اند منظومه‌های حماسی پدید آورند نباید مایه شگفتی باشد، زیرا اگرچه هرملتی می‌تواند دارای مایه‌های حماسی باشد، اما بندرت ممکن است کسی پیدا شود که دارای چنان استعداد هنری ژرفی باشد که بتواند این روایتها را نظم دهد و اثری بیافریند که شایسته شکوه و عظمت دلاوریهای آن ملت باشد.

هومر، کهنترین و نامدارترین حماسه‌سرای جهان رامی‌توان یکی از این نوابغ به‌شمار آورد که در قرن نهم پیش از میلاد در یونان می‌زیسته و دو اثر بزرگ حماسی او به نامهای «ایلیاد» و «ادیسه» از منظومه‌های حماسی جهان به‌شمار می‌روند. اورادر

تمدن اسلامی از حکمای معروف یونان دانسته و سخنان حکمت آمیزی به وی نسبت داده‌اند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی را نیز - که برخی رقیب بی همتای هومر نامیده‌اند، می‌توان از جمله حماسه‌سرایان پرآوازه شرق دانست. او که عمری را صرف سرودن منظومه حماسی «شاهنامه» کرد، آرمانی جز حفظ ارزشها و افتخارات این ملت نداشت، و بحق «شاهنامه» را باید از حیث قدمت تاریخی و شکوه و عظمت ادبی، اولین اثر بزرگ و مهم حماسی ایران به‌شمار آورد.

این مجموع، که شرح دلاوریها و جانبازیهای يك ملت است، نه تنها از افتخارات ادب فارسی به‌شمار می‌رود، بلکه در ردیف چند منظومه حماسی بزرگ جهان از جمله «ایلیاد» هومر قرار گرفته است.

منظومه «ایلیاد» نیز گذشته از شهرت و اعتبار خاصش در جهان، برای ما این امتیاز ویژه را دارد، که از بسیاری جهات با شاهنامه فردوسی قابل تطبیق و مقایسه است.

این منظومه، داستان شورانگیز جنگی است که میان یونانیان و مردم تروا درگرفته است. «پاریس»، فرزند پادشاه تروا، «هلن»، شاهزاده زیبای یونانی را از چنگ شوهرش بدر می‌برد و همین خشم یونانیان را چنان برمی‌انگیزد که ده سال برای گشودن شهر تروا و برگرداندن این شاهزاده می‌جنگند.

منظومه «شاهنامه» همچون «ایلیاد» فقط يك داستان نیست، بلکه داستانهای متعددی از شرح دلاوریهای ملت ایران در سراسر تاریخ يك امپراطوری بزرگ است.

آنچه در این دو منظومه حائز اهمیت است، مشابهتهایی است که در سلاحها و ادوات جنگی سلحشوران دیده می‌شود. رزم ابزاری که چون مورد استفاده پهلوانان حماسی و اسطوره‌ای قرار می‌گیرد، دارای خصوصیات ویژه‌ای می‌شود، به‌گونه‌ای که به‌نظر می‌رسد بدون آنها، سرنوشت قهرمان به مخاطره می‌افتد و موفقیت و پیروزی محال می‌شود.

هر پهلوانی سلاحی دارد که حافظ اوست. زره رستم که بی‌ریبان نام دارد،

پوست ببری بسیار مقاوم است که او را چون روپین تنان از مرگ محافظت می کند. این پوشش «برتر از جوشن و خفتان است و از آتش و آب نمی سوزد و تر نمی شود و چون رستم آنرا می پوشد گویی به پرواز درمی آید. . . ، اما در «شاهنامه» سلاحی مینوی ترا زره سیاوش نیست. آتش و آب، نیزه و شمشیر و تیر را بر آن اثر نیست»^۲. رزم ابزار آخیلوس دلاور یونانی نیز همه ساخته خدایان است. او «وقتی از کشته شدن دوستش به خشم می آید، جوشنی را که خدایان برایش ساخته بودند در بر می کند و بر مردم تروا می تازد»^۳.

داشتن مرکب خاص نیز از دیگر خصوصیات پهلوانان نامدار بود و این جنگ افزار جاندار را آن چنان عزیز و گرامی می داشتند که آنچنانکه بر آدمی، بر آن نامی شایسته نیز می نهادند. رخش رستم اسب تیزهوشی با قدرت مافوق طبیعی بود. شبرنگ بهزاد، اسب سیاوش، نیز خصیلت‌های ویژه‌ای داشت. به طوری که در شاهنامه آمده است، آنگاه که زمان مرگ سیاوش فرا رسید، او همه اسبهارا پی کرد، مگر شبرنگ بهزاد را، سردر گوشش گذاشت و رازی گفت و رهایش کرد. بهزاد در مرغزاری و کنار جویباری بر کوهی بلند در انتظار کیخسرو به سر می برد و چون گیو و کیخسرو به راهنمایی فرنگیس او را یافتند، به گیو سواری نداد، اما هنگامی که شاهزاده زین و برگی را که سیاوش براو می نهاد و همچنین خودش را به او نشان داد، شبرنگ او را شناخت و گریست.

بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و جناغ خدنگ
همی داشت برآخور پای خویش از آنجا که بُد دست نهاد پیش
همی بود برجای شبرنگ زاد ز دو چشم او چشمه‌اب‌رگشاد
(جلد دوم - ص ۲۴۸ ابیات: ۷۲۸ تا ۷۳۱)

و بدین گونه اسب سیاوش از آن کیخسرو شد^۴.

اسب، در جنگ یونانیان نیز مهمترین مرکب به شمار می رود، بطوری که بدون چنین همزادی گوئی پهلوان ناتمام است. در «ایلیاد» به اسبهای مشهوری چون گزانت، بالی و پوداگر، اسبهای آخیلوس، اشاره شده است. گزانت، تکاور تندروی آخیلوس دارای قدرت مافوق طبیعی است و مرگ آخیلوس را پیشگویی

می کند.^۵

در این منظومه، از دو مادیان تندرو نیز تعریف می شود که او مل فرزند فرس آنها را می راند: «اینها چون مرغان تیز پر بودند. رنگ موی و سال هر دو یکی بود. به بالا نیز با یکدیگر برابر بودند. آفبوس که کمان سیمین دارد خود آنها را در کوهستان پیری پرورده بود. دو مادیان بودند که همه جا جنگاوران دشمن را شکست می دادند.^۶ استفاده از مرکب تندرو از مهمترین وسایلی بود که در جنگ ضرورت داشت. و در هر دو منظومه، اسب به عنوان بهترین وسیله سواری آمده است. اما در «ایلیاد» مردان جنگی از گردونه هایی که اسپها آنها را می کشیدند نیز استفاده می کردند و معمولاً این گردونه ها را بارانندگان آنان پیشاپیش لشکر جای می دادند.^۷ کسانی مثل فونیکس هم بودند که در گردونه رانند مهارت داشتند.^۸

در «شاهنامه» برتن اسپها برگستوان می پوشاندند که پوششی همچون زره بود. در لغت نامه دهخدا آمده است: «برگستوان پوششی بود که در روز جنگ می پوشیده اند و بر اسب نیز برای حفظ می افکنده اند»^۹.

بدو داد با تیغ و گرز گران همان جوش و ترگ و برگستوان
(جلد ۲، بیت ۲۶۳، ص ۲۲۸)

در گنج کوپال و برگستوان همان تیر و تیغ و کمان گوان
(جلد ۲، ص ۲۲۳، بیت ۱۳۵)

ایرانیان در میدانهای جنگ برای این که سپاهیان را به جنگ با دشمن برانگیزانند و آنان را به جوش و خروش وادارند و در دل دشمن نیز بیم و هراس بیفکنند، شیپور و کره نای می دمیدند:

چو آمد به گوش اندرش کره نای دم بوق و آواز هندی درای
(جلد ۲، ص ۲۲۱، بیت ۹۳)

خروشیدن کوس با کره نای بجنبد همی دشت گفתי ز جای
(جلد ۳، ص ۲۹۵، بیت ۲۱۰۲)

خروش آمد و ناله کَره‌نای تهمتن برانگیخت لشکر زجای
(جلد ۲، ص ۲۳۲، بیت ۳۵۵)

زبس ناله و نعره کَره‌نای همی آسمان اندر آمد زجای
(جلد ۲، ص ۲۲۹، بیت ۳۰۱)

در «ایلیاد» اگرچه از شیپور و کره‌نای صحبت نمی‌شود، اما سپاهیان باتهیج و بانگ سردار سپاه برای حمله آماده می‌شوند.^{۱۰}

این سرداران، معمولاً با پرچمهایی مشخص می‌شدند. آگاممنون خودی برسر داشت که بالای آن پرچم لرزانی در جنبش بود. آخیلوس نیز خودگرانی داشت که در «نوک آن گیسوان دراز زرین به‌سختی می‌جنبید، پرچم باشکوهی بود که هفائستوس بر آن گذاشته بود»^{۱۱}. پرچم پاریس با موهای بلند در بالای کلاه خودش قرار داشت. پالاس نیز خودی زرین برسر داشت که در بالای آن چهار پرچم در اهتزاز بود.^{۱۲}

نخستین بار که در شاهنامه از درفش سخن به‌میان می‌آید، در داستان بیوراسپ است که مردی به نام کاوه، پیش‌بند چرمین خود را برسر چوبی می‌نشاند و مردم را فرامی‌خواند که در برابر بیدادگریهای بیوراسپ به‌پاخیزند.^{۱۳}

از آن چرم کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای همان کاوه آن برسر نیزه‌کرد همانگه زیبازار برخاست گرد
(جلد ۱، ص ۴۵، بیت ۲۵۲ تا ۲۵۳)

فریدون از دیدن آن پوست پاره شادمان می‌گردد و آنرا نشانی از نیک‌اختری می‌داند.

چو آن پوست بر نیزه بر دیدکی به‌نیکی یکی اختر افکند پی
(جلد ۱، ص ۴۶، بیت ۲۶۲)

فریدون آنرا به‌انواع زر و گوهر زینت داد و بر بالای سرخویش قرارداد و آنرا درفش کاویانی نامید:

بیاراست آنرا به‌دیای روم ز گوهر بر و پیکر از زرّ بوم
 بزد برسر خویش چون گردباد یکی فال فرخ پی افکند شاه
 فروهشت از سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش
 (جلد ۱، ص ۴۶، ابیات: ۲۶۵-۲۶۳)

درفش در میدانهای جنگ نشان سپاه و مایه امید آنان بود و کسی که درفش را
 حمل می‌کرد، در تمام مدت جنگ سعی می‌کرد آنرا سرافراز نگه‌دارد، زیرا
 سرنگونی درفش نشانه شکست لشکر بود.

هریک از سران درفشی داشت که نشان او بود. مثل درفش کاویانی که
 مخصوص شاهان بود و معمولاً دلاورانی چون رستم و طوس آنرا حمل می‌کردند:

چو افراسیاب آن درفش بنفش نگه کرد با کاویسانی درفش
 بدانست کآن پیلتن رستم است سرافراز و از تخمه نیرم است
 (جلد ۲، ص ۲۳۰، بیت ۳۱۹ تا ۳۲۰)

در استان فرود سیاوش، وقتی فرود با تخوار، وزیرش، به دیدن سپاه ایران
 می‌رود، تخوار سواران ایران را یک‌به‌یک به فرود معرفی می‌کند و از درفش‌های
 ایرانی بانامهای درفش پیل‌پیکر، خورشیدپیکر، ماه‌پیکر، ببرپیکر، گرازپیکر،
 گاومیش‌پیکر، گرگ‌پیکر، شیرپیکر، پلنگ‌پیکر، آهوپیکر، و غرم‌پیکر سخن
 می‌گوید:

چنین پاسخش داد داناتخوار چنان‌دان که آن پیل‌پیکر درفش
 که بر تو نهانی کنم آشکار سواران و آن تیغهای بنفش
 که برکینه پرخاش او بدبود درفش پیل‌پیکر است
 چو خورشیدتابان برو پیکرست برادر پدرتست با فرو کام
 سپهد فریرز کاوس نام پیش ماه‌پیکر درفش بزرگ
 دلیران بسیار گرد و سترگ ورنام گسته‌م گزدهم خوان
 که ترسان ازوشیر را استخوان پسش گور پیکر درفش دراز
 بگرداندرش لشکری رزم ساز

دلیری ز گردان و کند اوران
تنش لعل و جعدش چو مشک سیاه
که خون باآسمان برفشانند همی
همی بشکنند زو میان هزبر
که کوهی همی اندرآرد زجای
که گویی سپر اندرآرد بکاز
که بازی شمارد همی رزم شیر
سپاه از پس و نیزه‌دارانش پیش
که گویی مگر با سپهرست راست
نشان سپهدار گیو سترگ
چو گودرز گشواد دارد به‌سر
پس ریونیزست با کام و ناز
چو نستوه گودرز با لشکرست
ز بهرام گودرز کشوادگان
(جلد ۲، صص ۳۰۳-۳۰۲، بیت ۵۲۰ تا ۵۴۱)

بزیراندرش زنگه شاوران
پس او درفشی به پیکر چوماه
ورا بیژن گیو خواند همی
درفشی کجا پیکرش هست بیر
ورا گردشیدوش دارد بپای
درفشی دگر نیز پیکرگراز
گرازه بود نام گرد دلیر
درفشی کجا پیکرش گاویش
گزین همه شهر فرهاد راست
درفشی کجا پیکرش هست گرگ
درفشی کجا شیرپیکر بزر
درفشی پلنگست و پیکردراز
درفشی کجا آهوش پیکرست
درفشی کجا غرم دارد نشان

در شاهنامه از درفش‌های گوناگون دیگری نیز یاد می‌شود که از آن جمله درفش

سیاه را می‌توان نام برد:

بگفتند کامد زایران سپاه یکی پیش‌رو با درفشی سیاه
(جلد ۳، ص ۵۰، بیت ۱۱۲۲)

زپیش پدر سرخه بیرون کشید درفش سیه سوی هامون کشید
(جلد ۲، ص ۲۲۳، بیت ۱۵۰)

از جمله سلاحهای ضروری هر جنگجو کلاه‌خود و زره بود. کلاه‌خودها معمولاً روین بودند، ولی خود بعضی از دلاوران خصوصیات ویژه‌ای داشت. از جمله کلاه‌خود اولیس در «ایلیاد» که مریون به او داده بود. این کلاه‌خود، پوستی بود که در درونش دوالهای سخت بسیار کشیده و بهم پیچیده بودند و در بیرونش

دندانهای فروزان گرازی را جای داده بودند^{۱۴}. کلاه‌خودهای آگامنون، هکتور و پاریس که از فلزهای محکمی ساخته شده بود و در بالای هر یک پرچمی متصل بود. کلاه‌خود آخیلوس از بهترین کلاه‌خودهای «ایلیاد» است، زیرا آنرا هفائستوس خدای آتش و فلز ساخته بود و هرگز فرسوده نمی شد. در «شاهنامه» بارها از کلاه‌خود رومی سخن رفته که بهترین نوع کلاه‌خود بوده است.

منوچهر برخاست از قلبگاه اباجوشن وتیغ و رومی کلاه
(جلد ۱، ص ۹۴، بیت ۸۶۷)

کزین ننگ تا جاودان برسپاه بخندد همی گرز و رومی کلاه
(جلد ۲، ص ۳۳۸، بیت ۱۳۵۴)

همچنین در شاهنامه، بارها از ترگ رومی یاد شده است:

ز بالا خدنگی برانداز برش که بردوخت با ترگ رومی سرش
(جلد ۲، ص ۳۰۹، بیت ۶۷۷)

که جز ترگ رومی نیندسرم مگر کین بهرام بازآورم
(جلد ۲، ص ۳۴۸، بیت ۱۶۱۱)

به ترگ زرین نیز اشاره شده است:

ز بس ترگ زرین و زرین کمر ز جوشن سواران زرین سپر
(جلد ۳، ص ۱۰، بیت ۱۶۶)

یکی از ضروری‌ترین وسایل جنگ، پوشیدن جامه‌ای بود که از پهلوان به‌خوبی حفاظت کند و سلاح نیز به‌آسانی بر آن کارگر نباشد. در «شاهنامه»، بارها از «خفتان» صحبت شده است:

چو بگشاد خفتان و آن مهره‌دید همه جامه برخویشتن بردرید
(جلد ۲، ص ۸۶، بیت ۱۱۸۱)

به خفتانش بر نیزه بگذاشتم چو باد از سرزینش برداشتم
(جلد ۱، ص ۹۷، بیت ۹۲۳)

چو خفتان و چون درع وبرگستوان همه کرد پیدا به روشن روان
(جلد ۱، ص ۲۵، بیت ۱۰)

البته خفتان رومی بهترین جامه جنگ بوده است :

میان زیر خفتان رومی بیست بیامد کمان کیانی بدست
(جلد ۲، ص ۳۱۷، بیت ۸۶۰)

البته چنانکه قبلاً نیز اشارتی رفت، برخی از دلاوران جامه‌های جنگی خاص داشتند. از جمله رستم که ببریان داشت و او را در مقابل هر ضربتی محافظت می‌کرد:

یکی نیزه سالار توران سپاه بزد بر بر رستم کینه‌خواه
سنان اندر آمد به چرم کمر به بیر بیان برنبد کارگر
(جلد ۲، ص ۲۳۱، بیت ۳۲۶ تا ۳۲۷)

زره سیاوش نیز دارای خصوصیات ویژه‌ای است. ضربتها بر آن بی اثر است و تیرانداختن به آن نیز حاصلی ندارد: *تیرانداختن به آن نیز حاصلی ندارد: نوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

نگردد چنین آهن از آب تیرانداخته آتش برو بر بود کارگر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر همی باژخواهی بدان آب‌گیر
(جلد ۲، ص ۲۶۲، بیت ۱۰۵۸ تا ۱۰۵۹)

زره دلاوران در «ایلیاد» نیز خاص پهلوانان حماسه است. زره آخیلوس را هفائستوس، خدای آتش و فلز چنان ساخته بود که هیچ سلاحی بر آن اثر نمی‌کرد. زره دیومد دلاور نیز ساخته هفائستوس بود^{۱۵}. زره مژس دلاور دیگر، آن چنان محکم بود که پیکان در آن فرو نمی‌رفت و بارها در برابر تیرهای دشمن پناهگاه او شده بود^{۱۶}. هکتور جوشنی محکم داشت که روئینه‌ای هراس‌انگیز روی آنرا خارخار

کرده بود.

جوشن آگامنون را سنیراس، پادشاه اقریطس، به گروگان دوستی به او داده بود و دوباریکه بهم فشرده از فولاد، دوازده باریکه فروزان از زر و بیست باریکه از روی فروزان رویه آنرا پر نقش و نگار می کرد و در دوسوی آن سه مار لاجوردی نقش بسته بود.

منلاس در زیر جوشن خود پاره‌ای از چرم پوشیده از پشم داشت که روی آن ورقه‌ای از روی بود.^{۱۷}

اما زره جنگاوران معمولی نیز چون سرنوشت ساز بود، اغلب از جنس فلز ساخته می شد. در «ایلیاد» بارها به زره روئین اشاره می شود: «آنگاه کریزس، کاهن آپولون کماندار، نزدیک کشتیهای مردم آخایی که زره روئین دارند، فراز آمد^{۱۸}».

در «ایلیاد» هم مانند «شاهنامه»، برخی از دلاوران از پوست حیوانات استفاده می کردند:

آگامنون پوست شیر برتن می کرد. پاریس پوست یوزپلنگ بردوش داشت. منلاس نیز از پوست خالدار پلنگی استفاده می کرد. دولون هم که از جنگجویان تروایی بود، پوست گرگی سفید می پوشید.

سپر از جمله وسایلی بود که هر جنگجو برای دفاع، باخود حمل می کرد و دلاوران معمولاً سپرهای محکم و بزرگ داشتند.

در «شاهنامه» سپرهای چینی بهترین نوع سپر به شمار می رود:

شما يك به يك تیغ را برکشید سپرهای چینی به سر برکشید
(جلد ۳، ص ۱۶، بیت ۳۱)

و در جای دیگر از سپرهای چوبی و آهنی گفتگو می شود:

سیاوش سپرخواست گیلی چهار دوچوبین دگر ز آهن آبدار
(جلد ۲، ص ۱۸۲، بیت ۱۹۶۷)

در «ایلیاد» نیز بارها به وجود این جنگ افزار اشاره شده است. و بهترین سپرها

را خدایان به دلاوران هدیه کرده‌اند که از آن جمله سپر آخیلوس را می‌توان نام برد. سپر آخیلوس را هفائستوس برایش ساخت. سپری استوار و بسیار بزرگ، «که هنر خود را در آن به کار برد. چون کناره‌های آنرا از سه چنبر از فروزان‌ترین زرها فراهم کرد، دوال سیمین را بر آن بست: پنج تیغه، کلفتی بسیار این سپر را فراهم می‌ساخت، و خدای، همه هنر خود را بکارزد تا رویه آنرا بیاراید»^{۱۹}.

فوبوس نیز سپر خدایان را دارد و آتیه نیز سپری درخشان و ایزدی را حمل می‌کند^{۲۰}.

علاوه بر این سپرهای ایزدی، سپرهای دیگری را نیز می‌توان نام برد که استثنایی هستند. مثل سپر آگاممنون که بسیار محکم بود و سراسرش را با پیرایه‌هایی آراسته بودند و سپر آژاکس دلاور که بسیار بزرگ بود و آنرا تیکوس که در هیله زندگی می‌کرد و هیچ جوشنگری در این هنر باوی برابر نبود، از پوست هفت گاو قوی ساخته بود و رویش را با تیغه‌ای روئین پوشانده بود^{۲۱}.

همچنین سپر پاتروکل که از بس بزرگ بود تا پای او می‌رسید^{۲۲}.
از دیگر سلاحهای جنگاوران، زوبین را می‌توان نام برد. در لغت‌نامه دهخدا در تعریف زوبین چنین آمده است: «زوبین = ژوپین، نیزه کوچکی است که سر آن دوشاخه بود و در جنگهای قدیم آنرا به روی دشمن پرتاب می‌کردند»^{۲۳}.
در شاهنامه، بارها به استفاده از این سلاح اشاره شده است:

همه رزم را دل پراز کین کنم تن دشمنان جای ژوپین کنم
(جلد ۲، ص ۲۲۶، بیت ۲۱۸)

سپهدار توران برآراست جنگ گرفتند کویال و ژوپین به چنگ
(جلد ۲، ص ۲۲۶، بیت ۲۲۹)

همچنین در شاهنامه، از سپاهیانی سخن رفته است که سلاح مخصوص شان زوبین بوده است:

چوسی و سه جنگی ز تخم پشنگ که ژوپین بدی سازشان روز جنگ
بگانه‌برد او بدی پیش کوس سرافراز گردان و داماد طوس

(جلد ۲، ص ۲۸۷، بیت ۱۶۵ تا ۱۶۶)

زوبین اندازی از هنرهای برجسته به شمار می رفت و برخی از دلاوران و حتی طایفه‌ها به زوبین اندازی مشهور بودند.

در «ایلیاد»، آژاکس در سراسر یونان و در میان مردم آخایی در زوبین اندازی رقیب نداشت^{۲۴}.

از زوبین‌های معروف در این منظومه، دو زوبین رخشان پاریس و هکتور و زوبین آخیلوس را که از همه مشهورتر بود، می توان نام برد. زوبین آخیلوس هدیه پدرش بود و از چوب زبان گنجشکی ساخته شده بود که آنرا شیرون سانتور^{۲۵} در فراز پلیون بریده بود^{۲۶}.

در «ایلیاد» از زوبین جان‌ربای توآس از سران اتولی نیز چنین صحبت شده است: «توآس از مردم اتولی با خشم بسیار، زوبینی بر سینه پیروس زد و آهن در جگرش فرو رفت. توآس پیش آمد، زوبین جان‌ربای را از سینه‌اش بیرون کشید و همان دم خنجر برکشید و جان ازو بستند^{۲۷}».

نیزه، از دیگر ابزارهای جنگی بود که آنرا همانند زوبین تاب‌داده و پرتاب می کردند. در «شاهنامه» بارها از نیزه در کنار زوبین و خنجر سخن رفته است:

سیاوخش از بهر پیمان که بست سوی تیغ و نیزه نیازید دست
(جلد ۲، ص ۱۹۹، بیت ۲۳۸۱)

همچنین به «خشت» نیز اشاره شده است. «خشت» در لغت‌نامه دهخدا چنین معنی شده است: «خشت نوعی از سلاح جنگ باشد و آن نیزه کوچکی است که در میان حلقه‌ای از ریسمان یا ابریشم بافته بسته باشند. انگشت سبابه را در آن حلقه کرده و به جانب خصم اندازند^{۲۸}».

سپر برگرفتند ژوپین‌وران بکشتند باخشتهای گران
(جلد ۱، ص ۱۶۹، بیت ۱۴۹۹)

برفتند آنگاه ژوپین‌وران اباجوشن و خشتهای گران

(جلد ۱، ص ۱۴۹، بیت ۱۰۳۴)

در «ایلیاد» نیز به استفاده از خشت و نیزه اشاره شده است. برای نمونه مثالهای زیر را می‌آوریم:

«... اکنون آخیلوس در میان کشتیهای پشت خمیده خود آرام گرفته بود،
... و مردمش در روی شن‌زار ساحل به کمان کشیدن و خشت و زوبین انداختن
سرگرم بودند»^{۲۹}.

هکتور از نیزه‌داران مشهور تروا بود. او نیزه‌ای بلند داشت که «حلقه‌ای زرین
گردنوک رویین آنرا گرفته بود و شراره‌های تند پیش پای او می‌افکند»^{۳۰}.

نیزه آگاممنون نیز معروف بود و از چوب زبان گنجشک ساخته شده بود.
همچنین نیزه دل‌شکاف منلاس نیز شهرت داشت^{۳۱}.

از نیزه‌وران ماهر، چادرنشینان پلاشرس به فرماندهی هیپوتئوس را می‌توان
نام برد^{۳۲}.

شمشیرزدن از دیگر خصوصیات جنگاوران بود. در «شاهنامه» بارها به
شمشیرتیز و شمشیر هندی اشاره شده است:

میانش بیرم به شمشیرتیز به ماهی دهم تا کندریزریز
(جلد ۲، ص ۲۶۱، بیت ۱۰۳۳)

چو شستی به شمشیر هندی زمین به آرام بنشین ورامش گزین
(جلد ۱، ص ۱۰۸، بیت ۳۷)

نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر همی باز خواهی بدان آب‌گیر
(جلد ۲، ص ۲۶۲، بیت ۱۰۵۹)

همچنین در «شاهنامه» از تیغ هندی، تیغ فولادی، تیغ بنفش، تیغ
زهراب‌گون، تیغ الماس‌گون و تیغ آهن‌گذار نیز یاد شده است:

وز آنسو فرامرز چون پیل مست بیامد یکی تیغ هندی بدست
(جلد ۴، ص ۳۲۷، بیت ۳۴۸۵)

ز گرد سواران هواست ميغ چو برق درخشنده پولاد تيغ
(جلد ۱، ص ۹۶، بيت ۸۹۸)

چو در دژ شوم برفرازم درفش درفشان كنم تيغهاي بنفش
(جلد ۱، ص ۹۸، بيت ۹۵۷)

همه تيغ زهرا بگون بر كشم به كين جستن و دشمنان را كشم
(جلد ۱، ص ۲۱۴، بيت ۵۲۷)

درخشيدن تيغ الماس گون سناهاي آهار داده به خون
(جلد ۲، ص ۲۲۳، بيت ۱۵۵)

بگفتش بدين تيغ آهن گذار به كينه برآرم ازيشان دمار
(جلد ۲، ص ۲۶۲، بيت ۱۰۳۱)

در «ايلباد» نيز به تيغ تيز و شمشير اشاره شده است، مخصوصاً تيغ تيز آخيلوس
كه همان شمشير بزرگ او با قبضه‌اي سيمين بوده است.^{۳۳}
مناس نيز شمشير فروزاني دارد كه با آن برهماورد خويش ضربه‌هاي سخت
مي زند.^{۳۴}

خنجر از ديگر سلاحهاي است كه مورد استفاده قرار مي گرفت. در
«شاهنامه» سر سياوش را با خنجر جدا مي كنند و درجاي ديگر، رستم، سر پر
افراسياب را با خنجر مي برد.
ولي به طور كلي خنجر كابلي بهترين نوع خنجر بوده است:

بينديد يك سر ميان يلي ابا گرز و با خنجر كابلي
(جلد ۱، ص ۹۴، بيت ۸۶۰)

به خنجر آبگون نيز بارها اشاره شده است:

هم اكنون بدين خنجر آبگون كنم پيش چشمت جهان قيرگون
(جلد ۲، ص ۲۵۶، بيت ۹۱۲)

یکی خنجر آیگون برکشید همی خواست ازتن سرش را برید
(جلد ۲، ص ۸۲، بیت ۱۰۹۷)

در منظومه «ایلیاد» تواس از مردم اتولی با خنجر جان پیروس را می ستاند^{۳۵}.
در هر دو منظومه به استفاده از تبر اشاره شده است، ولی از آن بندرت استفاده
می کردند.

در «شاهنامه» در فصل «شبیخون کردن پیران بر ایرانیان» از تبر صحبت
می شود:

خروش آمد و بانگ زخم تبر سراسیمه شد گیو پرخاشخبر
(جلد ۲، ص ۳۳۱، بیت ۱۱۹۲)

در «ایلیاد» نیز فقط پزاندر بود که تبری روین داشت که دسته اش از چوب
زیتون بود.

تیروکمان از سلاحهای مهم جنگجویان به شمار می رفته است. طرز
تیراندازی رستم در جنگ با اشکبوس شبیه تیراندازی پانداروس در «ایلیاد» است:

تهمتن به بندکمر برد چنگ گزین کرد سه چوبه تیر خدنگ
خدنگی برآورد پیکان چوآب نهاده برو چارپر عقاب
بمالید چاچی کمانرا بدست به چرم گوزن اندر آوردشست
ستون کرد چپرا و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بهخاست
(جلد ۳، ص ۶۲، بیت ۱۴۳۱ تا ۱۴۱۶)

همان طور که می بینیم تیر خدنگ و کمانهای چاچی بهترین نوع تیروکمان
بوده اند و معمولاً برای این که تیر تندتر رود به آن پر متصل می کردند. در «ایلیاد»
استفاده از تیروکمان به همان نحوی است که در «شاهنامه» آمده است:

. . . آن جنگجوی (پانداروس) ترکش خود را گشود و تیری پردار برگزید که
هنوز خون کسی را نریخته بود و سرچشمه دردهای جانکاه بود. آن تیر شوم را درزه
کمان گذاشت . . . تیروزه را باهم به دست گرفت، و چون آنها را با کوششی بخود

کشید. زه را به سینه خویش نزدیک کرد و نوک پیکان را به بالای کمان برد. اما همین که آن کمان بسیار بزرگ را خم کرد، از آن سلاح بانگی برخاست. زه آوازی هراس انگیز برآورد و تیر شکافنده پرتاب شد. . . . ۳۶».

در «ایلیاد» همچنین از تیر و کمانهای ویژه‌ای صحبت می‌شود، مثل تیر سه شاخه پاریس و کمان سیمین آپولون و تیرهای بالدار پانداروس و کمانش که از شاخ بز ماده‌ای بیابانی بود^{۳۷}. و فیلوکتت که کمان هراکلس و تیرهای زهرآلود او را با خود داشت. همچنین مردم متون، و توماسی و مردم ملیه و اولیزون که در فرمان فیلوکتت بودند و در کمان کشیدن از همه مردم یونان چیره‌دست‌تر بودند.^{۳۸}

تیرگز نیز که در «شاهنامه» آمده است، از سلاحهای استثنایی است. این تیر که در جنگ با اسفندیار، رستم را به پیروزی می‌رساند، دارای ویژگیهای خاصی است:

آنگاه که رستم برای چاره‌جویی نزد سیمرغ می‌رود، به او درخت گزی را نشان می‌دهد و از او می‌خواهد که از شاخ این درخت تیری بسازد و بر چشم اسفندیار که آسیب‌پذیر است، بزند:

به زه‌کن کمانرا و این چوب‌گز بدینگونه پرورده در آب رز
ابر چشم اوراست کن هردودست چنان چون بود مردم گزپرست
زمانش برد راست او را به چشم به چشمست بخت ارنداری تو خشم
(جلد ۴، ص ۳۳۶، بیت ۳۷۰۹ تا ۳۷۱۱)

در «شاهنامه» بارها به تیر خدنگ و تیری با پیکان الماس اشاره شده است:

کمان برگرفتند و تیر خدنگ همی گم شد از روی خورشید رنگ
(جلد ۴، ص ۳۲۸، بیت ۳۵۲۰)

به تیری که پیکانش الماس بود زره پیش او همچو قرطاس بود
(جلد ۴، ص ۳۲۸، بیت ۳۵۲۵)

گرز نیز از سلاحهای مهمی است که دلاوران قوی بکار می‌بردند. کسانی

مثل فرود، هومان و رستم در «شاهنامه» از گرز استفاده می کردند.
گرزهایی که در «شاهنامه» به نامهای گاوچهر، گاوسار، گاورنگ و . . .
آمده است، همان گرز است که فریدون طرح آنرا خود داده بود، و تجسمی از ستر
«برمایه»، گاوی که فریدون را با شیر خود پرورد، بود.

سرش رابدین گرزۀ گاوچهر بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر
(جلد ۱، ص ۵۱، بیت ۳۸۲)

چنین دادپاسخ برویشکار که مهمان ابا گرزۀ گاوسار
به مردی نشیند در آرام تو ز تاج و کمر بستر نام تو
(جلد ۱، ص ۵۳، بیت ۴۳۵ تا ۴۳۶)

بزد برسرش گرزۀ گاورنگ زمین شد ز خون همچو پشت پلنگ
(جلد ۱، ص ۲۱۱، بیت ۴۵۵)

در «شاهنامه» به گرزگران اشاره شده است:

نگه کرد هومان بدید از کران بگردن برآورد گرز گران
(جلد ۲، ص ۲۳۱، بیت ۳۳۱)

همه نامداران و جوشنوران برفتند با گرزهای گران
(جلد ۱، ص ۹۲، بیت ۸۱۶)

در منظومۀ «ایلیاد»، آژاکس دلاور گرز است که سرش از آهن بود و
دسته ای بسیار بلند داشت .

اروتالیون نیز که از دلاوران آرکادی بود، گرز آرئیتوتوس را بدست داشت .
«همان آرئیتوتوس بزرگ، که همه، چه مرد و چه زن وی را از گرزش می شناختند،
زیرا جنگ کردن با کمان و زوبین را کاری خرد می دانست، اما لشکریان را با این گرز
آهنین درهم می شکست»^{۳۹}. این گرز را آرس، خدای جنگ به او داده بود.

علاوه بر این سلاحها، در «شاهنامه» به استفاده از کمند نیز اشاره شده است .
رستم کمندی شصت خم داشت . گیو و سهراب نیز از کسانی بودند که از کمند

استفاده می کردند.

نهانی از آن پهلوان بلند زتراك بکشاد پیچان کمند
 بیچید گیو سرافراز یال کمند اندر افکند و کردش دوال
 سرپهلوان اندر آمد به بند ز زین برگرفتش به خم کمند
 (جلد ۲، ص ۲۵۶، بیت ۹۲۹ تا ۹۳۱)

همی تاخت سهراب چون پیل مست کمندی به بازو کمانی به دست
 (جلد ۲، ص ۸۴، بیت ۱۱۳۷)

چنانچه از بررسی فوق مشاهده شد، در هر دو منظومه، غیر از موارد استثنایی در اغلب موارد، سلاحهایی مشابه بکار برده می شد. جنگ افزارهایی سرنوشت ساز که در روزگار کهن، سلاح پیروزی پهلوانان اساطیری و حماسی بود.

* * بی نوشتهها و مأخذ:

- آبادی باویل، محمد. «آئین ها در شاهنامه فردوسی»، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.
 دهخدا، «لغت نامه» تهران، دانشگاه تهران.
 فردوسی، «شاهنامه» از روی چاپ معروف ژول مول، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
 مسکوب، شاهرخ. «سوک سیاوش» چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
 هومر. «ایلیاد»، ترجمه سعید نفیسی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۱. آبل بون نار می گوید: «این رقیب بی همتای هومر دل خود را در قلب مردم به جستجو در آورد. . . .» پشت جلد ۷ شاهنامه از روی چاپ معروف ژول مول، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
 ۲. مسکوب، شاهرخ. «سوک سیاوش»، چاپ پنجم. تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۱۵۶.
 ۳. هومر. «ایلیاد»، ترجمه سعید نفیسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹. ص ۲۲.
 ۴. مسکوب، ص ۱۶۰-۱۵۹.
 ۵. هومر، ص ۶۰۱.
 ۶. همان مأخذ، ص ۱۱۲.

۷. همان مأخذ، ص ۱۵۵.
۸. همان مأخذ، ص ۴۹۸.
۹. لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده برگستوان.
۱۰. هومر، ص ۴۹۹.
۱۱. هومر، ص ۵۹۹.
۱۲. هومر، ص ۲۰۲.
۱۳. محمدآبادی باویل. «آئینها در شاهنامه فردوسی»، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰، ص ۳۱۸.
۱۴. هومر، ص ۳۳۰.
۱۵. هومر، ص ۲۷۱.
۱۶. هومر، ص ۴۷۹.
۱۷. هومر، ص ۱۴۸.
۱۸. هومر، ص ۶۱-۶۲.
۱۹. هومر، ص ۵۷۷.
۲۰. هومر، ص ۹۸.
۲۱. هومر، ص ۲۴۸.
۲۲. هومر، ص ۵۲۱.
۲۳. لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده زوبین.
۲۴. هومر، ص ۱۰۲.
۲۵. موجودی افسانه‌ای از مردم وحشی تسالی که نیمی از ایشان انسان و نیمی دیگر اسپ بود.
۲۶. هومر، ص ۶۰۰-۵۹۹.
۲۷. هومر، ص ۱۶۶.
۲۸. لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده خشت.
۲۹. هومر، ص ۱۱۲.
۳۰. هومر، ص ۲۲۷.
۳۱. هومر، ص ۱۷۱.
۳۲. هومر، ص ۱۱۵.
۳۳. هومر، ص ۵۴.
۳۴. هومر، ص ۱۳۶.
۳۵. هومر، ص ۱۶۶.
۳۶. هومر، ص ۱۴۷.
۳۷. هومر، ص ۱۴۷.
۳۸. هومر، ص ۱۱۰.
۳۹. هومر، ص ۲۴۵.



پروژه‌های پژوهشی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی